

بررسی و نقد نظریه خودگرایی اخلاقی

سید محمد حسینی سورکی*

چکیده

خودگرایی اخلاقی یکی از نظریه‌های اخلاقی در حوزه اخلاق هنجاری است. در این مقاله با اشاره به اقسام و تقریرهای خودگرایی اخلاقی و ارتباط آن با خودگرایی روان‌شناختی به طرح، تحقیق و بررسی ساختار و مؤلفه‌های این نظریه پرداخته شده و ادله موافقان و مخالفان این نظریه مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: اخلاق هنجاری، نظریه‌های اخلاقی، خودگرایی اخلاقی، خودگرایی

روان‌شناختی.

* پژوهنده فلسفه پژوهشگاه علوم انسانی دفتر تبلیغات.

خودگرایی اخلاقی (egoism) از نظریه‌های اخلاقی در فلسفه اخلاق و اخلاق هنجاری (normative ethics) است که زیرمجموعه نظریه‌های غایت‌گرایانه (teleological) و پیاآمدگرا (consequential) قرار می‌گیرد. بحث از خودگرایی اخلاقی غالباً به بحث از خودگرایی روان‌شناختی (psychological egoism) می‌انجامد که یک دیدگاه و نظریه‌ای روان‌شناختی است. بحث از خودگرایی اخلاقی، با خودگرایی روان‌شناختی چنان گره خورده و در هم تنیده است که گاه از ابتدای نظریه خودگرایی اخلاقی بر خودگرایی روان‌شناختی، سخن به میان می‌آید. بعضی معتقدند که خودگرایی روان‌شناختی، مبدأ و مبنای قول به خودگرایی اخلاقی است. از این رو، با نگاه به تعریف و تبیین دقیق خودگرایی روان‌شناختی و بیان تمایز و تفاوت آن و یا ربط و ارتباط آن با خودگرایی اخلاقی، در ابتدا به توضیح و تبیین و نقد خودگرایی روان‌شناختی و در ادامه به مبانی و مدعیات خودگرایان اخلاقی و در نهایت به بررسی و نقد خودگرایی خواهیم پرداخت.^۱

۱. تقریر دیگری از خودگرایی با عنوان خودگرایی عقلانی (rational egoism) نیز وجود دارد که نگرشی کلی در باب رفتار فردی و گزینش‌های شخصی است. بنابراین نظریه، شرط لازم و کافی برای عقلانی بودن یک عمل، بیشینه کردن سود شخصی یا ارضای بالاترین حد ترجیحات فردی است. البته این شاخه از خودگرایی اشکلات جدی دارد؛ چرا که اگر تنها معیار عقلایی بودن عمل، نفع شخصی باشد، هیچ‌گاه ایثار و از خودگذشتگی در راه آرمان و اهداف متعالی و یا فداکاری برای دیگران، نباید مقتضی عقلانیت و حزم و خرد باشد، حال آن‌که به شهادت شهودات عام بشری، ایثار و از خودگذشتگی کاملاً معقول و موجه است.

درک پرفیت در رد این نظریه استدلال‌هایی کرده است.

: 1999, vol: p 446-449. Egoism“See: Richmond, Campel.

.And see: Brannan ۲۰۰۲.

خودگرایی روانشناختی

اخلاق و روان‌شناسی ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. هر دو از منظری البته متفاوت، به عادات و رفتار و افعال و روحيات فردی آدمی می‌پردازند، فلسفه اخلاق به بایدها و نبایدها و هنجارهای اخلاقی و ناهنجاری‌ها نظر می‌کند و روان‌شناسی به بیان و بررسی واقعیت‌هایی که در وجود ماست. موضوع اخلاق، افعال اختیاری و ارادی ما به شمار می‌روند. از این رو، اعمال غیرارادی و غیرمقدور ما در دایره موضوع اخلاق نمی‌گنجد. اگر ما نتوانیم کاری را انجام دهیم، به یقین (و به حکم عقل)، اخلاق ما را به انجام آن الزام نخواهد کرد؛ چرا که موضوع اخلاق اعمال اختیاری و مقدور است و سرزنش‌ها و ملامت‌ها نیز تنها درباره کارهای اختیاری و در توان ما، معنا دارد.

نظریه اخلاقی صحیح و منسجم، باید بر پیش‌فرض انسان‌شناسانه‌ای درست، واقع‌گرا و مقدور آدمی، مبتنی و متکی باشد. بی‌شک اگر نظامی اخلاقی، آدمی را به چیزی الزام و یا حتی تحریص و تشویق نماید که در تاب و توان آدمی نگنجد و مقدور نوع آدمیان نباشد، نظام و نظریه اخلاقی‌ای نادرست و نامنسجم خواهد بود.

با توجه به این نکته، در غالب نظریه‌های اخلاقی، نوع دوستی، کمک به دیگران با انگیزه‌های خیرخواهانه، فداکاری و از خودگذشتگی و به طور کلی دیگرگرایی، از جمله فضایل و رفتار پسندیده و بهنجار به حساب آمده است. اما به واقع آیا آدمی فداکاری و از خودگذشتگی و کمک به دیگران را تنها انگیزه نوع دوستی می‌تواند انجام دهد؟ آیا کارهای به ظاهر فداکارانه و با نیت نوع دوستی فداکارانه‌اند؟ خودگرایی روان‌شناختی نظریه‌ای توصیفی (descriptive) در باب انگیزه انسانی به شمار می‌رود و با طرح ادعایی تجربی (practical) و انسان‌شناسانه، معتقد است ما چنین توانی نداریم که تنها به دلیل منافع دیگران کاری کنیم و یا از خود بگذریم؛ ما به گونه‌ای آفریده شده‌ایم که تنها به دنبال منافع خویش باشیم و برای منفعت خویش کوشش و تکاپو کنیم.

رفتار ایثارگرانه برای آدمی ناممکن و نامقدور است و حتی انتظار چنین رفتاری از آدمیان نیز یک‌سره نامعقول می‌نماید؛ چرا که توقع رفتاری از سر نوع دوستی و تنها

برای منفعت دیگران، تکلیف مالا یطاق و امری محال است و هیچ گاه عملی با انگیزه خیررسانی تنها به دیگران تحقق نیافته و همه آنچه به ظاهر از خودگذشتگی و یا فداکاری تعبیر و تفسیر می‌کنند، تنها در ظاهر این گونه‌اند و به واقع، تنها با نیت نفع شخصی انجام گرفته‌اند، خود گروهی روانشناختی بر این ادعا و پیش فرض انسان‌شناسانه تأکید و تکیه دارد و تمامی اعمال و رفتارهای آدمی را نیز تنها در چارچوب پی‌جویی نفع شخصی، ارزیابی می‌نماید چند نکته درباره خودگرایی روان-شناختی اهمیت دارد:

الف) خودگرایی روان‌شناختی فرضیه و پیش فرضی روان‌شناختی و ادعایی تجربی است که تبیین تجربی واحدی (پی‌جویی شخصی) را انگیزه تمامی اعمال و رفتار آدمی به حساب می‌آورد.

ب) این نظریه تنها جنبه توصیفی و اخباری صرف دارد و در صدد بیان واقعیتی تجربی و خارجی است و انسان‌ها را به لحاظ طبع و طینت، خودگرا آفریده شده می‌داند، نه این‌که چگونه باید باشند و یا چگونه باید عمل کنند.

ج) خودگرایی روان‌شناختی منکر رفتارهای به ظاهر دیگرگرایانه نیست و بر این باور است که در اعمال آدمیان و رفتارها و رویه‌های رفتاری بسیاری را می‌توان دید که سیاق و صورتی دیگرگرایانه دارند. با وجود این، خودگرایی روان‌شناختی ادعا ندارد که همه این اعمال در باطن از سر خودخواهی انجام می‌شوند و در ورای همه رفتارهای به ظاهر نوع دوستانه و دیگرگرایانه، انگیزه‌های خودخواهانه مضمّر و مستتر است.

به عبارتی، همه رفتارها و وظایف اخلاقی، تحت الشعاع جلب منفعت شخصی قرار می‌گیرند و حتی اگر صورتی، غیر خودگرایانه و فداکارانه داشته باشند، تمامی رفتارهای آدمی بر اساس حب نفس (self love) و فقط برای تحصیل منفعت شخصی انجام می‌گیرند و انسان، در ذات خود خودخواه (inherent) است و به لحاظ سرشت و سجیه باطنی، قادر به انجام عملی تنها به انگیزه نوع دوستانه نیست. شاید دلیل ممکن و مقدور نمودن دیگرگرایی در نظر ما، این است که، در همه این موارد، رفتارهای

خودخواهانه ما در پوشش رفتارِ دیگرگرایانه عرضه شده‌اند و این امر مایه و موجب اشتباه و التباسِ حس عمومی و ارتکازات عام اخلاقی گردیده است.

در ضمن باید توجه داشت که بنابر خودگرایی روان‌شناختی، کارهای آدمی همیشه به نفع خود او تمام نمی‌شود. چه بسا انسان کارهایی انجام دهد که دیگران هم بهره می‌برند، بلکه گاه خود انسان بهره‌ای اندک نصیبش می‌شود، اما به هر حال، در این موارد هم هدف و انگیزه اصلی آدمی نفع شخصی است. هر چند آدمی به دلیل ضعف بصیرت و آگاهی و یا جهل و حماقت، رفتار شخصی به منفعت فردی را برای خود به بار می‌آورد و همیشه خودگرایانه عمل می‌کند، به اعمال دیگرگرایانه توانا نیست. چه بسا خودگرایی روان‌شناختی، از ناتوانی انسان در اعمال دیگرگرایانه تأسف بخورد، اما چنین چیزی را مایه سرزنش و ملامت نمی‌داند؛ چرا که آدمی این‌گونه خلق شده، و رفتار خودخواهانه در نهاد او نهادینه شده است.

(Brannan, ibid:See: Richmond Campel, 446-449)

خودگرایی روان‌شناختی و شهودات درونی

بی‌تردید، ادعای خودگرایی روان‌شناختی با تصور معمول از اخلاق متفاوت است. آیا به واقع در خارج هیچ عمل نوع دوستانه و از سر محبت و دل‌سوزی و خیرخواهی، انجام نمی‌گیرد؟ آیا از جان گذشتگی سربازان در صحنه نبرد و یا تلاش بی‌وقفه یک مادر برای نجات فرزندانش از درون شعله‌های مهیب آتش و یا بی‌شمار اعمال دیگرگرایانه که با ابهت و جلال از آنها تمجید می‌نماییم، هیچ کدام مصداق رفتار فداکارانه نیستند؟ بی‌شک این واقعیت‌های موجود و مسلم، خودگرایی را دست‌کم در وهله نخست به چالش می‌طلبد؛ چرا که همه این موارد، شواهدی بر وقوع و امکان دیگرگرایی به حساب می‌آیند و دست‌کم اگر به گونه جمعی و انباشتی آنها را در نظر آوریم، دلالت و یا اشعار اجمالی به این امر دارند، ضمن اینکه برای طرد و رد ادعایی تجربی، یافتن یک نمونه نقض کافی و وافی به مقصود خواهد بود.

خودگرایی روانشناختی، در واکنش به این پرسش، ما را به بازتفسیر و بازبینی دوباره نیات و آمال و اهداف فرا می‌خواند.

بنابر خودگرایی روان‌شناختی، همه این موارد به ظاهر خودگرایانه‌اند و اگر موشکافانه به آنها بنگرند، حتماً راهی برای وجود انگیزه‌های خودخواهانه و منفعت‌طلبانه خواهند یافت. همین امر نشان می‌دهد که موارد و مصادیق بیرونی، دست‌کم نمی‌توانند خودگرایی روان‌شناختی را نفی کنند؛ چرا که تمام انگیزه‌های به ظاهر دیگرگرایانه را که در بالا ذکر گردید، می‌توان به گونه‌ای انگیزه‌های خودگرایانه تنزیل داد و تحویل برد شاید سرباز فداکار در صحنه نبرد برای رسیدن به سعادت اخروی که خدا برایش در نظر گرفته خود را قربانی می‌کند و یا شاید آن مادر فداکار برای شهرت‌طلبی و تبدیل شدن به یک اسطوره، از خودگذشتگی نشان داده است؛ و یا جوان‌مردی که در موقعیتی خطرناک با بی‌باکی، به یاری دیگران می‌شتابد و از خطر نمی‌هراسد، برای تفاخر و یا به رخ کشیدن توانایی‌هایش و برای تمجید و ستایش سوی دیگران، دست به عمل متهورانه برای نجات دیگری می‌زند. به هر حال، نمی‌توان وجود انگیزه‌هایی خودگرایانه را در این گونه اعمال به صراحت و قاطعیت نفی کرد.

اگرچه استدلال خودگرایانه روان‌شناختی، در نهایت تنها امکان تفسیر خودگرایانه انگیزه‌ها را نشان می‌دهد و نمی‌تواند اثبات کند که حتماً انگیزه‌های این آدمیان خودگرایانه‌اند و یا احساسات و انگیزه‌های خودگرایانه واقع‌گرایانه‌تر، بهتر و یا حتی بیشترند. به عبارت دیگر، این استدلالی اقناعی (Persuasive) است و به یقین، برای اثبات خودگرایی روان‌شناختی، ادله قوی‌تر و متقن‌تر لازم می‌نماید.

در همین باره استدلال‌هایی مطرح شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: (see:

James. Rachels, 1986, PP51, 52)

الف) شخصی در عمل و رفتار خودخواهانه و یا عمل از خودگذشتن، تنها عملی را انجام داده که می‌خواسته و بیشتر بدان راغب بوده است. پس هرگز از خودگذشتگی وجود ندارد. این فرد تحت تأثیر میل و خواسته‌اش عمل کرده و آنچه را بیشتر

می‌خواسته انجام داده است. برای مثال، او به جای آن‌که وقتش را به مطالعه اختصاص دهد، دوست داشته و خواسته به ناتوانی جسمی کمک کند و یا به جای آن‌که وقتش را صرف خریدن بستنی و یا بازی کند، خواسته که با پولش به گرسنه‌ای یتیم یاری رساند. او به این امور بیشتر مایل بوده و لذا انجامشان داده است پس او تنها به امیال درونی‌اش پرداخته و این را نمی‌توان از خودگذشتگی به حساب آورد و ستود؛ چرا که باز هم خواسته شخصی‌اش را اعمال کرده است. به عبارتی، ما هر عملی را که بیشتر بدان مایلیم، انجام می‌دهیم از این رو، آن عمل خودخواهانه و در پی امیال و خواست خودمان به شمار می‌رود. اگر این تحلیل به تمام موارد ادعایی تعمیم و تسری یابد، درخواستیم یافت که ما در هیچ یک از اعمال از خود نگذاشته‌ایم و همیشه خودخواهانه عمل می‌کنیم. (See: Ibid. p51&52)

به این شیوه استدلال چند اشکال اساسی وارد کرده‌اند:

این استدلال بر این مقدمه و مبنا استوار شده که انسان‌ها هرگز به طور ارادی دست به کاری نمی‌زنند که مطابق میلشان نیست و آن را نمی‌خواهند و فقط هر جا که دلشان بخواهد، مبادرت به انجام کار و یا عملی خاص می‌کنند. اما بی‌تردید، لااقل همیشه این‌گونه نیست، و در بعضی موارد، وضعیت جور دیگری است. برای مثال ما گاه اعمالی را بدون خواست قبلی انجام می‌دهیم؛ به این دلیل که وسیله‌ای برای رسیدن به آمال و آرمان‌های ما هستند؛ اغلب میل نداریم شربتی تلخ بنوشیم، اما برای خلاصی از سرماخوردگی با بی‌میلی آن را سر می‌کشیم و گاه اعمالی را مغایر با خواست قبلی‌مان انجام می‌دهیم، تنها به این دلیل که آنها را وظیفه خود می‌شماریم، در هوایی سرد و سوزناک، به تحمل مشقت و رفتن به خیابان و محل کار تمایلی نداریم، اما چون به این امر متعهد شده‌ایم، به اداره می‌رویم، و یا چون قول داده‌ایم با همه مشقاتی که ممکن است داشته باشد بر سر قرارمان حاضر می‌شویم که البته در همه این موارد، خواست قبلی و میل نفسانی ما انجام این امور نیست. به بیان دیگر، این موارد از مصادیق تعارض خواست و میل (desire) ما با وظیفه اخلاقی (duties) به حساب می‌آیند و البته

باید توجه داشت که همیشه میل و احساس ما با وظایف و الزامات ما هماهنگی و تطابق ندارد، و هر کدام از الزامات و میل باطنی ممکن است به جانبی میل کنند. به نظر می‌آید، در استدلال خودگرایان، تعارض موجود بین میل و خواست نفسانی با وظیفه و الزامی اخلاقی آدمی که واقعیتی موجود و بدیهی و شهودی است، نادیده گرفته شده، حال آن که در بسیاری از نظریه‌های اخلاقی وجود همین تعارض‌ها و تلاش و تمرین عامل اخلاقی در جهت غلبه بر این خواست‌های نفسانی، از مؤلفه‌های اخلاقی بودن به شمار می‌آید.

نکته مهم‌تر دیگر در نقد استدلال خودگرایان این است که حتی اگر به گونه‌ی قطعی انگیزه همه اعمال ارادی را خواسته و میل خود بدانیم، این امر را ثابت نمی‌کند که عمل ما خودخواهانه است. اگر من می‌خواهم به گرسنه‌ای اطعام کنم و از لذت فردی‌ام چشم‌پوشم، دقیقاً از خودگذشته‌ام. مگر فداکاری کمک به دیگران به بهای فدا کردن خواسته‌ها و منافع شخصی نیست.

خودخواهانه بودن یا نبودن یک خواسته، با متعلق آن خواسته مرتبط است، تنها به این دلیل که چون از روی میل و اشتیاق می‌خواهم، به عملی دست بزنم، لزوماً به معنای خودخواهانه عمل کردن نیست. باید دید که آیا نفع خود را یا دیگران را می‌خواهم؛ اگر شادی و لذت و بهجت دیگران را بخواهیم و بنابر آن عمل نماییم، به یقین خودخواه نخواهیم بود و این استدلال از اساس به نتیجه مقصود، راه نمی‌یابد. (See: Rachels, James, ibid, PP:58, 59).

ب) خودگرایان بر این باورند که در اغلب مواردی که ما عملی را با نیت نوع دوستانه و فداکارانه انجام می‌دهیم، از خودگذشتگی و کمک به دیگری احساس خوشی را در نفس ما پدید می‌آورد و به عبارتی ما را ارضاء می‌کند. از این حالت تعبیر متفاوتی می‌شود، برخی می‌گویند اگر در موقع لزوم از خود، نوع دوستی و از خودگذشتگی نشان ندهند، همیشه از تشویش و تکدر خاطر در عذاب خواهند بود و نمی‌توانند سر راحت بر بالین بگذارند و یا اگر در موقعیتی فداکاری نمی‌کردند، پیش

وجدانشان شرمنده بودند و... به عبارتی، پیروان نظریه خودگرایی روان‌شناختی معتقدند که اگر انگیزه‌های آدمی را در این اعمال به ظاهر فداکارانه و دیگرگرایانه واکاوی دقیق و وسوسانه کنند، خواهیم دید که این اعمال را تنها برای رسیدن به آن حالت خوش‌آیند روحی و ذهنی و یا راحتی وجدان و ارضاء حس شفقت‌ورزی خود، انجام داده‌اند. بنابراین، باز هم جوهره این اعمال تحصیل نفعی برای خویشان است، نه اعانه و امداد به دیگران. با همین استدلال، و قضیه معروف ابراهام لینکلن (۱۸۰۹-۱۸۶۵م) سیاست‌مدار و رییس جمهور اسبق امریکا را نیز یاد می‌کنند. (See: Pojman, 1999, P:66:L.P)

این استدلال خدش‌هایی می‌پذیرد: نخست آن‌که از منظر روان‌شناختی، باید دید که آیا ما در این گونه موارد تنها برای ارضای احساسات خود چنین اعمالی را انجام می‌دهیم؟ ضمن این‌که چه بسا احساسات و عواطفی در وجود آدمی هستند که تنها با اعمال دیگرگرایانه، آدمی ارضای می‌گردند و این خود دلیلی بر امکان و الزامی بودن رفتارهایی دیگرگرایانه باشد. بی‌تردید، هیچ حس و عاطفه‌ای بی‌حکمت و علت در نهاد ما نهاده نشده و حس ترحم و دلسوزی و شفقت‌ورزی و چه بسا فداکاری، الزامی

۱. ابراهام لینکلن به خودگرایی روان‌شناختی باور داشت و معتقد بود در ورای همه اعمال آدمی، انگیزه‌ای خودخواهانه وجود دارد. روزی لینکلن به همراه فرد دیگری سوار بر کالسکه از روی پل می‌گذشتند ناگهان صدای ضجه خوکی را شنیدند که بچه‌هایش در گل و لای و باتلاق کنار رودخانه گرفتار شده بودند. لینکلن از کالسکه‌چی خواست تا کالسکه را متوقف کند و بعد به کمک بچه‌ها رفت و آنها را با زحمت از گل و لای بیرون آورد. وقتی به درون کالسکه برگشت، همراه و همسفرش به او گفت: آیا این رفتار خودخواهانه بود، حال آنکه هیچ نفع شخصی برای تودر برنداشت؟ لینکلن در جواب او گفت: آری، این رفتار تنها صورتی دیگرگرایانه داشت و به واقع خودخواهانه بود؛ چرا که من برای ارضای نفس خود این کار را انجام دادم و اگر این کار را انجام نمی‌کردم، وجدانم همیشه ناراحت بود. بنابراین، تنها برای آسودگی و آرامش خاطر خودم، دست به این کار زدم.

اخلاقی و واقعیتی خارجی را می نماید که بنابراین، انسان در ذاتش خودخواه نیست و نباید هم باشد.

دوم آن که چرا باید انسان‌ها را تنها به دلیل این که از رفتار دیگرگرایانه احساس لذت و رضایت می کنند، خودخواه نامید؟ حال آن که شخص خودخواه به وضوح این گونه نیست. اگر این افراد خودخواهند، چرا زجر و محنت دیگران آنان را ناخوشنود می سازد؟ آیا همین امر نماد و نشانه خوش قلبی و فداکاری آنان نیست؟ به عبارتی، چرا انسان‌ها از کمک به دیگران و برطرف کردن آلام و مشکلات آنان (بی آن که هیچ منفعت و مزیتی برای خود آنان در بر داشته باشد) احساس رضایت می کنند؟ تنها به این دلیل که آنها از آن دسته انسان‌هایی هستند که دغدغه سلامت و سود و سعادت دیگران را دارند و خوش قلب و نوع دوستند و اگر از این دسته آدمیان نبودند، بی شک لذتی هم احساس نمی کردند. لذت بردن از کمک به دیگران، نشانه نوع دوستی است، نه خودخواهی. به بیان دیگر، ما اولاً و بالذات به دنبال هدف و مطلوبی هستیم که در ذهن داریم و آن گاه پس از وصول و نیل به هدفمان به رضایت خاطر و سکون درونی می رسیم. البته ما فقط برای آن رضایت خاطر به سمت و سوی آن هدف گام نمی داریم و به عبارتی این گونه نیست که نخست قصدمان آن احساس خوش باشد و سپس در مرتبه بعد رسیدن به هدف رادر نظر آوریم. اگر کسی درصدد کمک رساندن به دیگران و فداکاری برای هم نوعان برآید، با کمک و از خودگذشتی به رضایت خاطر دست می یابد، اما متعلق خواست او این احساسات دل چسب و دل پذیر نیست و او خودخواهانه و فقط برای ارضای خواست باطنی اش آن عمل را انجام نداده است.

چند نکته

الف) مؤلفه‌های خودخواه بودن چیست و چه عملی به واقع خودخواهانه است؟ باید توجه داشت که خودخواهی (pursuit of - self interests) و پی جویی منافع شخصی با هم فرق و از هم فاصله دارند؛ هر کاری را که به نفع شخص من است و آن را انجام دهم، نباید عملی خودخواهانه به حساب آورد. ورزش، تفریح، رعایت پاکیزگی

و یا جدیت داشتن در کارهایی روزمره همگی به نفع من هستند، اما به یقین مصداق رفتارهای خودخواهانه نیستند و زیر مجموعه اعمال خودگرایانه قرار نمی‌گیرند. تنها وقتی اعمال ما خودخواهانه خواهند بود که آگاهانه و از سر عمد و اراده چشم بر منافع و حقوق دیگران (در جایی که نباید آنها را نادیده گرفت) ببندیم و از آنها قصور و تخلف ورزیم. از این رو، نادیده گرفتن حقوق و منافع دیگران، از سر غفلت و یا جهل و یا بی‌تدبیری و حماقت خودخواهی به حساب نمی‌آید.^۱

خوردن غذایی مقوی و استفاده از منابع و بهره‌وری از مواهب طبیعی در شرایط عادی اگرچه به نفع ماست، عملی خودخواهانه نیست. تنها زمانی خودخواهانه است که ما در حالی که دیگران بدانها محتاج هستند، آنان را از این مواهب و منابع (به نفع خود) محروم سازیم و یا برای سود بیشتر کالاهای اساسی و یا غذای مورد نیاز مردم را انبار و احتکار کنیم.

دیگر از مؤلفه‌های خودخواهانه بودن عمل، مقدم شمردن نفع خود بر دیگران است، با وجود این اگر هم در کاری به نفع خود توجه نکنیم، باز هم ممکن است اطلاق رفتار خودخواهانه درباره آن کار صادق نباشد. فرض کنید که کسی یک برنامه تلویزیونی را به تشخیص خود مفید و مطلوب نمی‌داند، و در مخالفت با آن برنامه، تلویزیون را خاموش می‌کنم تا دیگران آن را تماشا نکنند؛ چرا که احساس می‌کند از جهاتی این برنامه برای آنها ضرر خواهد داشت. در این جا او خواسته‌ها و لذات دیگران را نادیده گرفته، اما به نظر می‌آید این خودخواهی نباشد، هر چند شاید رفتاری اقتدارگرایانه و پدرسالارانه و قیم مآبانه تلقی شود.

۱. مهم‌تر از همه این که خودخواهی وصفی ارزشی است، به این معنا که علاوه اتصاف شخصی به خودخواهی و به کار بردن خودخواهی در توصیف اعمال اشخاص، نوعی انتقاد همراه با سرزنش و تقبیح نیز وجود دارد. گویا با خودخواه خواندن دیگران (در عرف عام) آنها را محکوم و یا تقبیح می‌کنیم.

ب) نفی دیگرگرایی به معنا و مستلزم اثبات خودگرایی نیست. اگر ثابت کردیم که بنابر مفاد خودگرایی روان‌شناختی دیگرگرایی ممکن نیست و یا دست‌کم همه یا بیشتر مردم دیگرگرا نیستند، به این معنا نیست که لزوماً خودگرا و به دنبال منفعت شخصی خود هستند. انسان‌ها ممکن است گاه کاری را برای لذت آن انجام دهند، نه برای منفعت غایی آن. ممکن است غذای پرچرب و خوش‌مزه را با وجود ضررش برای بیماری بخوریم، و یا ممکن است تنها به دلیل لذت سیگار بکشیم، حال آن‌که سیگار کشیدن به ریه‌ها آسیب جدی می‌رساند و بیماری تنفسی را بدتر می‌سازد. بی‌شک سیگار کشیدن هیچ انگیزه دیگرخواهانه‌ای ندارد، ولی لذت آنی و عاجل دارد. البته به این معنا هم نیست که فرد خودخواهانه عمل کرده است خیلی از انسان‌ها دیگرگرا نیستند، اما لزوماً خودگرا هم نیستند، یعنی با آن‌که می‌دانند بعضی اعمال برایشان منفعتی در بر ندارد و حتی ضرر هم دارد، آن را انجام می‌دهند.

با توجه به این دو نکته، می‌توان نتیجه گرفت که اولاً همه اعمال ما اگرچه شاید به نوعی پی‌جویی منافع شخصی باشد، لزوماً اعمال خودخواهانه نیستند؛ ثانیاً حتی اگر رفتار دیگرگرایانه‌ای از آدمی سر نزند، این بدان معنا نیست که همه اعمال و رفتار و رویه‌های آدمی، از سر خودخواهی و برای جلب منفعت شخصی صورت می‌گیرند.

البته پیروان نظریه خودگرایی روان‌شناختی درصدد برآمده‌اند تا تبیین و توجیهی یک‌دست، ساده و واحد برای همه اعمال آدمیان فراهم کنند که اگر بتوان با وجود پیچیدگی‌های وجودی آدمیان و تنوع شرایط و رفتارها و انگیزه‌های متنوع انسان، تبیین یگانه‌ای ارائه داد، بسیار ارزش‌مند خواهد بود. با وجود این، بنابر آن‌چه تاکنون اشاره شد، بی‌شک آن تبیین معقول، منطقی، بی‌نقص و پذیرفتنی، هر چه باشد، خودگرایی روان‌شناختی نخواهد بود.

همان‌گونه که پیش از این اشاره گردید، مدعای خودگرایی روان‌شناختی گزاره‌ای تجربی و البته اثبات‌ناشده است و چون ماهیتی تجربی دارد، تنها با تجربه و استقراء تام به این نتیجه می‌توان دست یافت که همه انگیزه‌های آدمی در رفتارهایش، خودخواهانه

و در جهت کسب نفع شخصی است؛ چرا که صدق و کذب گزاره‌ای تجربی، مبتنی به تطابق با شواهد موجود خارجی است که بی‌تردید چنین استقراء تامی صورت نگرفته و دست‌کم قاطعانه، وجود رفتار نوع‌دوستانه را نمی‌تواند انکار نماید.

استقراء تام اعمال و رفتارها در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها محال و ناممکن است. به بیان دقیق‌تر این گزاره ادعایی، اثبات شدنی نیست و به یک معنا قضیه‌ای تجربی به شمار نمی‌رود؛ چرا که قضایای تجربی لزوماً اثبات‌پذیر و یا دست‌کم ابطال‌پذیرند.

اما این ادعای تجربی و انسان‌شناسانه که همه انگیزه‌هایی اعمال آدمی در نهایت خودخواهانه است، ابطال‌پذیر هم نیست. برخی این وجه را از محسنات خودگرایی به حساب آورده‌اند، اما به واقع یکی از اشکالات مهم و معتنی به خودگرایی روان‌شناختی، این است که همان‌گونه که اثبات آن از طریق تجربه و استقراء تام ممکن نیست، قابلیت ابطال هم ندارد. برای توضیح بیشتر ابطال‌ناپذیری این مدعا اشاره به ماجرای واقعی مفید خواهد بود: گروهی از محققان به همراه استاد روان‌شناسی و حقوق دانشگاه آکسفورد به نام آقای دیوید رزنهام، برای کاری علمی تحقیقی، وارد بیمارستان روانیان شدند. آنان خود را به جای بیماران دارای اختلالات روانی جا زدند. پرستاران از این مسئله و ماهیت حقیقی این اشخاص هیچ اطلاعی نداشتند و به زعم خود آنان را بیماران روانی می‌پنداشتند. نفس حضور ایشان به عنوان بیماران روانی، این شائبه و قطع را برای پرستاران ایجاد کرده بود که آنها اختلال روانی دارند، اگرچه آنها رفتارهای معمولی داشتند و هیچ کار غیرعادی انجام نمی‌دادند و حتی به بیماری هم تظاهر نمی‌کردند، آنان به تدریج فهمیدند که همه رفتارهای آنها بر اساس رفتارهای روانیان تعبیر و تفسیر می‌شود. برای مثال، وقتی این افراد بر روی تخت‌های خود مشغول نوشتن خاطره‌ها و تجارب کاری خود شدند، پرستاران در گزارش‌های روزانه خود مثلاً چنین عباراتی نوشتند: بیمار مشغول رفتار نویسنده‌گی شده است و یا می‌نوشتند بیمار خودش را در هیئت یک نویسنده فرض می‌کند و یا وقتی با پرستاری سخن می‌گفتند و مثلاً خاطره‌ای از کودکی خود می‌گفتند، پرستار در گزارش خود می‌نوشت: بیمار

اعتراف کرده در دوران کودکی بیشتر به مادرش علاقه داشته، اما هر چه بزرگ‌تر شده به پدرش وابستگی بیشتری پیدا کرده است، به یقین این رفتار شاهدهی بر روابط نابسامان و متزلزل فرد در کودکی است. این برخوردها تا بدان‌جا ادامه یافت که تلاش این گروه برای این‌که بفهمانند، آنها رفتاری عادی دارند و بیمار روانی نیستند هم شاهدهی بر روانی بودن نشان به حساب آمد. آنها حتی اگر با نفی بیماری روانی به پزشکان می‌گفتند که حالشان خوب است، حرفشان تأیید نمی‌شد و پرستاران آن را جهش به سمت سلامتی (flight in to health) تلقی می‌کردند. البته آنان اگر اصل بیماری روانی را می‌پذیرفتند و بعد ادعا می‌کردند که هنوز بیمارند اما کمی بهتر شده‌اند، پرستاران این امر را واقع‌بینی و روشن‌نگری (insight) درباره موضوع یاد می‌کردند.

(see: Rachels, ibid , PP: 62, 63)

اگرچه بعضی بیماران روانی، پی برده بودند که این چند نفر روانی نیستند، هیچ‌یک از پرستاران به این حقیقت دست نیافت و البته این تجربه بسیار ارزنده بود؛ چرا که این گروه فهمیدند وقتی فرضیه‌ای را اصل و مبنا پذیرفتند، هر رفتار و رویه‌ای تأیید و چه بسا تأکید بر آن فرضیه تفسیر می‌شود؛ چون این گروه بیمارنما، با این پیش فرض ثابت انگاشته شده که بیمار روانی‌اند، وارد بیمارستان شده بودند، هر عملی و حرکتی این تعبیر و تلقی را تقویت می‌کرد و به گونه‌ای رفتارهای آنان را تفسیر و ارزیابی می‌نمود که با سازگار پیش فرض اصلی باشد و نه در تضاد و تلافی با آن. اما آیا هیچ‌گاه در این سیر و صورت می‌توان فهمید که آنها بیمار هستند یا نه؟ چنین به نظر نمی‌رسد؛ چرا که همیشه به تبیین و توجیهی برای روانی جلوه دادن آنان، می‌توان توسل جست، حتی عادی بودن آنها هم تفسیر و ارزیابی می‌شود که با پیش فرض اصلی سازگار باشد. چون این امر، مصون از ابطال بود و آزمون‌پذیر و ابطال‌پذیر به شمار نمی‌رفت. این مشکل پدید آمد. از این رو، هیچ اوضاع و احوالی نمی‌توانست ایجاد شود که در بستر آن به رد و تأیید آن بتوان اقدام کرد. در واقع، اگر راه و راه‌کاری را برای نمایش اشتباه و ابطال قضیه و فرضیه‌ها در نظر نیاوریم، همیشه با این مشکل

روبه رو خواهیم بود.

خودگرایی روان‌شناختی نیز نظریه‌ای، ابطال‌ناپذیر است؛ فرضیه‌ای محافظه‌کارانه که مصون از ابطال می‌ماند. فرض کنید: احمد باید یکی از دو عمل الف و ب را برگزیند و انجام دهد. عمل الف، عملی خودخواهانه است و عمل ب در نظر ما از خودگذشتگی به حساب می‌آید. اگر احمد عمل الف را انتخاب نماید، پیروان نظریه خودگرایی روان‌شناختی خواهند گفت که این انتخاب صدق و صحت نظریه او را اثبات کرده و یا دست‌کم تأییدی بر درستی نظریه اوست. اما اگر احمد عمل ب را انتخاب نماید، آنان این انتخاب را شاهد و قرینه‌ای بر ضد نظریه خود نمی‌بینند تا تغییری در آن ایجاد کنند، بلکه می‌گویند این انتخاب هم در نهایت خودخواهانه است، ما فقط به تأمل بیشتر و دقت عمیق‌تر احتیاج داریم. به عبارتی، این عمل بی‌چون و چرا باید خودخواهانه باشد؛ چرا که احمد انسان است و اعمال انسان‌ها یک‌سره از سر خودخواهی و تنها برای منفعت شخصی انجام می‌گیرد. طبق این استدلال، مشاهده‌ها این نظریه را تعیین و تبیین نمی‌کنند، بلکه تعریفی روان‌شناختی از انسان و ماهیت انگیزه‌های درونی اوست که نظریه را می‌سازد؛ تعریفی که هر گونه انکار صدق و درستی‌اش را ناممکن می‌کند. بنابراین، این ادعا که همه آدمیان تنها بنا بر منفعت شخصی خود عمل می‌کنند، فرضیه‌ای تجربی و به دست آمده از تجربه و استقراء منطقی و منطبق با شواهد خارجی نیست، بلکه شواهد را با خود منطبق می‌سازد.

نظریه خودگرایی روان‌شناختی در دام و دایره نوعی مغالطه است، ملنند جایی که به کسی بگویند: اگر به این تابلو با دقت نگاه کنی، یک دایره آبی رنگ در وسط آن می‌بینی. او به این گفته عمل می‌کند، اما هیچ دایره آبی رنگی در وسط تابلو نمی‌بیند. آن‌گاه به او بگویند: تو با دقت نگاه نکرده‌ای و باید دوباره با دقت نگاه کنی و او همین کار را بکند، اما باز هم چیزی در وسط آن تابلو نمی‌بیند و بارها این عمل را تکرار کند و باز به همان نتیجه برسد، اما در هر بار به او گفته شود که تو خوب و با دقت نگاه نکرده‌ای، اگر خوب نگاه می‌کردی یقیناً آن دایره آبی را می‌دید. در این صورت، او یا

مجبور است دایره آبی رنگ را ببیند و یا این که دیگران او را متهم می کنند که به دقت به تابلو نگاه نکرده است. در این مثال، اگر ب را خوب تصور کنید، یقیناً وجود آن را تصدیق خواهید کرد. اما آیا برای ابطال وجود ب راهی وجود دارد؟ چرا که هر گاه برای ابطال آن بکوشیم، متهم می شویم که ب را به خوبی و با همه جوانب تصور نکرده ایم.

آیا اصل خودگرایی روان‌شناختی را باید مسلم بینگاریم و تنها در انگیزه‌هایی خودمان تردید و تشکیک و تصرف روا بداریم و آنها را به انگیزه‌هایی صرفاً خودخواهانه و خودگرایانه تنزل دهیم و تحویل بریم؟ به نظر می‌رسد که ابطال ناپذیری این ایده و فرضیه، آن را بامشکل جدی روبه رو می‌کند و به اعتقاد برخی، آن را بی‌معنا می‌سازد. (See: Sober. Elliot, 1998, p: 129-149)

همان‌گونه که گذشت خودگرایی روان‌شناختی نظریه‌ای توصیفی است و ناظر به باید یا نبایدها نیست و فقط در صدد بیان واقعیتی تجربی درباره خودخواه خلق شدن آدمی است. اگر خودگرایی روان‌شناختی در باب ماهیت انگیزه‌های آدمی پذیرفته باشد. و این فرضیه روان‌شناختی اثبات شده تلقی شود، بالطبع باید بپذیریم که آدمیان جز خودخواه بودن چاره‌ای ندارند؛ چرا که توان اعمال دیگرگرایانه را نخواهند داشت. در نتیجه، الزام به دیگرگرایی نامعقول و عبث خواهد بود؛ چرا که بنا به قاعده «باید» مستلزم «توانستن» است و تنها به کارهایی می‌توان امر و الزام نمود که در توان و استطاعت آدمی باشد و الزام به مالایطاق بیهوده و بی‌معناست و تخطی از این الزامات مالایطاق هم سرزنش و ملامت را بر نمی‌تابد.

به عبارتی، با پذیرش خودگرایی روان‌شناختی، خط بطلانی بر هر نظریه اخلاقی ما باید کشید که ما را الزام و یا حتی تحریض و تشویق می‌کند تا نیم‌نگاهی به سود و سعادت و منفعت دیگران افکنیم. از این رو که نمی‌توانیم دیگرگرا باشیم، پس الزام بر آن هم بی‌معناست و تنها نظریه و نظرگاه منطقی و معقول در بین نظریه‌های اخلاقی، خودگرایی اخلاقی خواهد بود که تنها گزینه ممکن در اتخاذ و اجراست.

بنابراین، در حوزه اخلاق هنجاری تنها یک نظریه اخلاقی می‌توان داشت؛ خودگرایی اخلاقی که ما را به پی‌جویی منافع شخصی‌مان الزام می‌نماید، اگرچه مفهوم الزام بر منفعت شخصی هم تا حدی غلط است؛ چرا که وقتی ما مجبوریم به پی‌جویی سود و منفعت شخصی، دیگر الزام کردن چه معنایی خواهد داشت جز این‌که آن را نوعی تأکید بینگاریم!

البته شاید با پذیرش خودگرایی روان‌شناختی، به این نتیجه برسیم که اخلاقی بودن ناممکن است؛ چرا که ما مقهور پی‌جویی منافع شخصی هستیم و اساساً انجام اعمال بهنجار اخلاقی و رفتارهای پسندیده‌ای مثل از خودگذشتگی و فداکاری ممکن نیست. خلاصه این‌که: پذیرش خودگرایی روان‌شناختی، در حوزه روان‌شناسی، به نفعی هر نظریه اخلاقی می‌انجامد که دیگرگرایی را فی‌الجمله الزام می‌کند و یا حسن و مطلوب می‌شمارد این مسئله ارتباط تنگاتنگ مبانی انسان‌شناختی و نظریه‌های اخلاقی را نشان می‌دهد.

خودگرایی اخلاقی¹ (Ethical egoism)

عرف عام و ارتکازات اخلاقی، ما را به کمک به هم نوعان، و رفتار دیگرگرایانه تحریض می‌کند. به هر حال، دو گونه وظایف در قبال دیگران برای ما تصور می‌شود: الف) وظایفی که خود برای خود [ایجاد می‌کنیم]، مانند آن که با قول دادن به دیگری و یا تعهد به انجام یک امر، خودمان را در قبال دیگری موظف و مکلف نشان می‌دهیم؛ ب) اما بنابه عرف و ارتکاز اخلاقی، ما وظایف اخلاقی طبیعی دیگری هم در قبال

۱. «Egoism» از واژه «Ego» به معنای خود گرفته شده و در فارسی به خوددوستی، خودخواهی و خودانگاری نیز ترجمه شده است. این اصطلاح به رغم مشابهت با «Egotism»، به معنای گرایش به اندیشیدن به من و خود (خودستایی) و عشق انحصاری و بیش از حد به خویشتن نیست. (نک: آندره لالاند: ۱۳۷۷، ۲۲۱)

دیگران داریم. برای مثال در اموری که بر رفاه و یا سعادت دیگران می‌تواند تأثیرگذار باشد، نفع و ضرر آنها را نادیده نینگاریم. به واقع، دیدگاه اخلاق عرفی و عادی و منطبق بر شهودات اخلاقی، از ما می‌خواهد دست‌کم تعادلی بین منافع خود و دیگران برقرار سازیم، اما خودگرایی اخلاقی، نظریه‌ای در اخلاق هنجاری است که ما را دارای هیچ وظیفه طبیعی در برابر دیگران نمی‌داند؛ شاید برای خود وظیفه‌ای ایجاد کنیم و یا دینی و حقی به گردن بگیریم و اما به هیچ وجه وظیفه و چه بسا حق نداریم که منافع دیگران را در نظر بگیریم، بلکه وظیفه اصلی و اساسی و الزام نخستین اندیشیدن به منفعت فردی، به دست آوردن بالاترین میزان سود و لذت و ارضای ترجیحات شخصی و یا دست‌کم ارتقای میانگین سطح سود و لذت فردی است. وظایف اخلاقی، اولی و اصلی فرد، متوجه خود فرد می‌شوند، یعنی تنها در قبال زندگی شخصی خود موظف و مسئول است و اگر احیاناً وظایفی هم در برابر دیگران یا جامعه برای او متصور باشد، همگی مشتق و منبعث از وظایف در قبال خود فرد است.^۱

برای تبیین مفاد و مدعای خودگرایی اخلاقی، چند نکته مهم و ضروری به نظر می‌رسد: الف) خودگرایی اخلاقی بر خلاف خودگرایی روان‌شناختی نظریه‌ای توصیه‌ای، دستوری و هنجاری در باب اخلاق هنجاری به شمار می‌رود، و در صدد ارائه ملاک و معیاری برای تشخیص و تعیین عمل درست و نادرست و بایسته به لحاظ اخلاقی است. از همین رو، معیار درستی و نادرستی اعمال و رفتارها و رویه‌های رفتاری میزان سود و نفع شخصی به شمار می‌رود که هر عملی به بار می‌آورد، بنابراین، تنها کار و عملی درست و بایسته است که به سود و یا لذت بیشتری برای شخص عامل اخلاقی انجامد

ب) بنابر نظریه خودگرایی یک اصل و الزام اخلاقی وجود دارد، یعنی ایجاد بیشترین میزان سود و منفعت برای شخص عامل اخلاقی مباشر. البته ممکن است در

1. Richmond Campel, ibid, p: 446

مراد از سود و امر ارزش مندی که باید بیشتر شود، اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد،^۱ اما به هر حال در این اصل و الزام اخلاقی یگانه، اتفاق نظر وجود دارد.

ج) خودگرایی اخلاقی ربطی به انگیزه‌های بالفعل آدمیان ندارد، بلکه با انگیزه‌هایی کار دارد که باید داشته باشند؛ چرا که نظریه‌ای اخلاقی در باب الزام اخلاقی است و به بایدها و نبایدها نظر دارد، نه توصیف تجربی اعمال و بیان هست‌ها و واقعیت‌های خارجی.

د) قبول خودگرایی اخلاقی و تلاش برای پی‌جویی منافع صرفاً شخصی، به معنای نفی هر گونه عمل در جهت منافع دیگران نیست. خودگرا نمی‌گوید که نباید به هیچ وجه به منافع دیگران توجه داشت و یا هرگز به دیگران نباید کمک رساند، چه بسا منفعی با منافع دیگران منطبق باشد و یا در مواردی کمک به دیگران سود بیشتری آورد و یا ابزار مؤثری برای نفعی بیشتر و شدیدتر و بادوام‌تر باشد. خودگرا لزوماً حسود و یا بخیل نیست و لزوماً از کمک به دیگران منع نمی‌کند، بلکه تأکید دارد که ملاک درستی و بایستگی عمل سود و ثمراتی است که به خود عامل اخلاقی برمی‌گردد. و بنابراین، در تمامی این افعال غرض و غایت اصلی باید تحصیل بالاترین میزان منافع شخصی باشد، هرچند در این بین خواسته یا ناخواسته و یا از سرغفلت، نفعی هم به دیگران رسد.

ه) خودگرایان لزوماً انسان‌هایی کوتاه‌نظر و کم‌خرد نیستند. آنان در پی تحصیل بیشترین منفعت آنی، گذرا و کوتاه مدت نیستند، بلکه به لذات و منافع بلندمدت و دیر پا توجه دارند و برای عامل اخلاقی کف نفس، اعتدال و میانه‌روی، خودانطباقی (self steam) و جدیت در کار و حزم و عقلانیت و سرانجام دور اندیشی و آینده‌نگری را لازم می‌دانند.

۱. معنای سود در بیشتر تقریرهای کلاسیک، لذت بوده است. هنری سیدجویک فیلسوف قرن نوزدهم در کتاب روش‌های اخلاق (۱۸۷۴) تنها تقریر خودگرایی را که با ارزش و اعتبار است، خودگرایی لذت‌گر می‌شمارد.

See: Sidgwick Henry: 1998.

و) به هر تقدیر، خودگرایی اخلاقی شرط لازم و کافی را برای درستی هر عملی، بیشینه کردن و ارتقای منافع فردی تا بالاترین حد ممکن و یا در بعضی از تقریرها تا سطح معینی از سود و رفاه فردی می‌داند.

ز) خودگرایی اخلاقی، نظریه‌ای غایت‌گرا و پیامدگرا در حوزه اخلاق هنجاری است و به بررسی پیامد اعمال و نتایج آنها توجه دارد. از این رو، ممکن است شباهتی با دیگر نظریه‌های غایت‌گرایانه در اخلاق کهن یعنی نظریه فضیلت‌گرایی ارسطو پیدا کند. هر دو این نظریه‌ها به سود و سعادت شخصی فرد توجه خاصی می‌دارند، اما بی‌شک تفاوت‌های مبنایی و آشکاری بین این دو نظریه وجود دارد که آن دو را از هم متمایز می‌سازد. برای تمایز بین این دو نظریه، برخی این نوع از خودگرایی ارسطویی را جوهری^۱ و خودگرایی توماس هابزی را صوری^۲ نام‌گذاری کرده‌اند.^۳

در نظریه اخلاقی ارسطو که به اخلاق فضیلت‌مدار نیز معروف است، نخست نظریه‌ای در باب ارزش مطرح می‌شود، به این معنا که محور منظومه اخلاقی فضیلت‌گرایی پرسش می‌شود که چه چیزی فی‌نفسه ارزش‌مند، خوب، فضیلت و برای آدمیان کمال به حساب می‌آید آن‌گاه در مرحله بعد، عامل اخلاقی به پی‌جویی این ارزش‌های ذاتی و جوهری، در جهت رسیدن به تعالی و کمال فردی، فراخوانده می‌شود. هدف و غایت اصلی، رسیدن انسان به مرتبه‌اعلای فضیلت‌مندی و کسب ملکات فاضله اخلاقی است، چگونه بودن و چگونه زیستن و تحصیل ارزشها و فضایل و کمالات اخلاقی، غایت و محور نظریه اخلاقی ارسطوست که ما را ملزم به بیشینه ساختن سود و منفعت شخصی ملزم می‌سازد و سپس در این جهت به تعریف و تعبیری از معنای سود و منفعت شخصی دست می‌یازد.

1. substantive.

2. formal.

3. see: Krut, Richard.: 1995 vol. 2p.

به بیان دیگر: نظریه اخلاقی ارسطو، نظریه‌ای در باب ارزش اخلاقی است، اما نظریه خودگرایی و تمامی نظریه‌ای پیامدگرایانه (سودگرایی و دیگرگرایی) نظریه‌هایی در باب الزام اخلاقی‌اند و چه باید کرد و چه کاری الزامی و بایسته است، پرسش محوری آنها به شمار می‌رود، نه این‌که چگونه باید زیست و چگونه انسانی باید بود. ضمن آن‌که خودگرایی در صدد پیشینه ساختن و ارتقای سود شخصی است، اما نظریه اخلاقی فضیلت‌گرایی، در صدد ارتقای میزان چیزی نیست، بلکه نظریه‌ای فاعل محور (agent centered) است که به تخلق به ملکات انسانی توجه دارد، برخلاف خودگرایی اخلاقی که زیر مجموعه نظریه‌های پیشینه‌نگر (aggregative) قرار می‌گیرد؛ آن نظریه‌هایی که بر پیشینه شدن لذت و یا سود و رفاه فردی تأکید دارند.

تاریخچه خودگرایی اخلاقی

خودگرایی اخلاقی، ایده و آموزه‌ای پذیرفته عرف عام و عامه پسند نیست، اما تفکری فلسفی در طول تاریخ، بوده و به رغم آن‌که فیلسوفان بسیاری به رد و ابطال آن همت گماشته‌اند همیشه و هم‌چنان در شمار نظریه‌های اخلاقی مهم و اعتناپذیر بوده است. تئوری قراردادگرایی توماس هابز (Hobbes) (۱۶۷۹ - ۱۵۸۸ م) را می‌توان تقریری از خودگرایی به حساب آورد که ریشه‌هایش را در گزینش فردی مبتنی بر منفعت شخصی قرار داده است. دیدگاه‌های خودگرایانه هابز در کتاب معروفش *لویاتان*^۱، به وضوح دیده می‌شود.

۱. «leviathan» از واژه عبری گرفته شده و به معنای هیولای افسانه‌ای است که در عهد عتیق و در نوشته مسیحیان، از آن یاد شده است، در نظر هابز، دولت به مانند لویاتان، موجودی است که از همه قدرتش بالاتر است و تمامی زیردستان و اتباع و افراد جامعه باید مطیع اراده و منقاد فرمان او باشند. (نک: هابز: ۱۳۷۰، ۱۶۳)

او می‌گوید:

هر گاه کسی حق خود را واگذارد و یا از آن چشم‌پوشد، این کار را در ازای حقی انجام می‌دهد که متقابلاً به او واگذار می‌شود و یا انتظار دارد که نفع دیگری عایدش شود؛ زیرا عمل ارادی است و غایت اعمال ارادی همه آدمیان کسب نفعی برای خودشان است. (نک: هابز: ۱۳۷۰، ص ۱۶۳)

برنارد. دی ماندویل^۱ (۱۶۷۰ - ۱۷۳۳م) پس از هابز دیدگاه‌های خودگرایانه او را تأیید و ترویج کرد. او معتقد بود ما هیچ گواه تجربی نداریم که انسان بنا به طبع خود موجودی غیر خودخواه باشد، و از سویی اعمال خودخواهانه که در عرف عام، رذایل اخلاقی به حساب می‌آیند، بیشتر از هر چیزی به جامعه فایده می‌رسانند.^۲ در دوره معاصر هم برخی فیلسوفان نظیر آین رند (نک: کاپلستون: ۱۳۷۰، ۱۹۵؛ بکر، لارنس: ۱۳۷۸، ۱۳۴) (۱۶۹۲ - ۱۷۵۲م) از این نظر به دفاع کرده‌اند، اگرچه بسیاری از فیلسوفان از قرون گذشته، هم‌چون هاجسون (Francis Hutcheson) (۱۶۹۴ - ۱۷۴۶)، جوزف باتلر (Joseph Butler) (۱۶۹۲ - ۱۷۵۲م) ژان ژاک روسو^۳، دیوید هیوم (David Hume 1711) و ایمانوئل کانت (I. Kant 1776) از منتقدان این نظریه به شمار می‌آیند که نقدهایی جدی بر آن دارند.

ادله خودگرایی اخلاقی

خودگرایی گاه مبتنی بر ایده و آموزه خودگرایی روان‌شناختی شده و بسیاری

1. B.D. Moundville

۲. برنارد، دی، ماندویل (B.D. Moundville) فیلسوف قرن هجدهم انگلیسی کتاب معروفی دارد با عنوان «افسانه زنبورهای عسل یا رذایل خصوصی فواید عمومی‌اند». این کتاب عمدتاً در طرفداری از دیدگاه خودگروانه نگاشته شده است. او معتقد بود زهد عمومی و فضایی نظیر بخشش و دیگرخواهی به بی‌کاری و فساد و رنج‌های زیادی منجر می‌شوند و گناهان خودخواهانه بسی بیشتر از نیکوکاری و اعمال دیگرگروانه، ما را خرسند و منتفع می‌سازند.

خواسته‌اند تا با توسل و تمسک به فرضیه تجربی خودگرایی روانشناختی، خودگرایی اخلاقی را موجه نمایند. یک راه حمایت از خودگرایی اخلاقی تصدیق و توسل به خودگرایی روانشناختی و سپس طرح این مسئله است که الزامات اخلاقی ما نمی‌تواند و نباید بالاتر و بیشتر از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های ما باشد. بنابراین، چون ما به حسب جوهره وجودی‌مان همیشه از سر منفعت شخصی و انگیزه‌هایی صرفاً خودخواهانه اعمالمان را انجام می‌دهیم، بنابراین، آدمی آن‌چنان که هست باید باشد و همان‌گونه که آفریده شده اقدام باید کند. بنابراین، باید خودگرایانه عمل نماید.

اما همان‌طور که گذشت، خودگرایی روانشناختی ادعایی اثبات نشده و مخدوش است و برای توجیه خودگرایی اخلاقی انسجام شایسته‌ای ندارد، ضمن این‌که وقتی ما به حکم خودگرایی روانشناختی، همیشه خودخواهانه عمل می‌نماییم و فقط به منفعت شخصی خود توجه داریم، الزام بر پی‌جویی منافع شخصی چه معنایی خواهد داشت؟ وقتی ما به حسب جوهره وجودی‌مان هیچگاه کاری که به انگیزه دیگرگرایانه باشد، انجام نمی‌دهیم، چه احتیاجی به ارائه ملاک برای درستی و ایستگی اعمال وجود خواهد داشت؟ وقتی تنها عملی درست و بایسته است که در جهت منافع شخصی باشد و در ضمن، همه اعمال ما تنها با انگیزه منفعت شخصی انجام می‌گیرد، به واقع باید گفت همه اعمال آدمی همیشه درست و بایسته بوده‌اند و هرگز کسی عمل غیراخلاقی مرتکب نشده است!

افزون بر این، ممکن است تأیید خودخواه بودن ذاتی انسان را هرگز به معنای مطلوب و بایسته بودن رویه در رفتار آدمی ندانیم؛ چه بسا این شیوه رفتاری خطا و اشتباه باشد. به عبارتی ما می‌پذیریم که به طور اجتناب‌ناپذیری خودخواه هستیم؛ این امر شر و نقص و نقطه ضعفی در ساختار وجودی ماست، اما آیا هر آن‌چه هستیم باید همان‌گونه رفتار کنیم؟ آیا می‌توان از یک واقعیت تجربی و فرضیه علمی از سنخ هست‌ها، به یک قضیه ناظر به الزام اخلاقی از سنخ بایدها نائل شد؟ به نظر می‌رسد که نقطه اتکای اقلیدسی در این استدلال، صحت استنتاج «باید» از «هست» است تردیدهای

بسیاری در این مسئله وجود دارد، ضمن این‌که این استدلال بر مبنای طبیعت‌گرایانه استوار گردیده که به اعتقاد برخی از فیلسوفان معاصر، هم‌چون جی. ای. مور، در معرض مغالطه طبیعت‌گرایانه (Naturalistic fallacy) است. (نک: مور. جی. ای: ۱۳۸۵، ۱۷۳ - ۲۰۰)^۱

نکته دیگر این‌که اگر چه مردم بنا به استدلال خودگرایی اخلاقی باید منافع شخصی‌شان را پیشینه کنند، به ندرت سعی می‌کنند که تنها به سود شخصی خود توجه نمایند، با قبول خودگرایی روان‌شناختی تنها می‌توان نتیجه گرفت که رفتار دیگرگرایانه در توان آدمی نیست و نمی‌توان انسان را به این امر الزام کرد و اگر دیگرگرایی را بنا بر معیار دیگر و بالاتر، اخلاقی بدانیم، آدمی قادر به انجام این رفتار اخلاقی نیست و چه بسا به این نتیجه برسیم که اساساً اخلاقی بودن مقدور آدمیان نیست.

با توجه به مطالب گذشته، با تکیه بر خودگرایی روان‌شناختی نمی‌توان خودگرایی اخلاقی را نتیجه گرفت و یا آن را اثبات کرد و بی‌شک خودگرایی اخلاقی، محتاج دلایل دیگری است و البته استدلال‌هایی دیگر به نفع خودگرایی ارائه شده که ابتناء و اتکایی به پیش‌فرض روان‌شناختی ندارند و از این جهت، از اشکالات و ایرادات یاد شده رهایی می‌یابند.

الف) برخی بر این عقیده‌اند که ما از نیازها و آمال و امیال دیگران بی‌خبریم و دست کم از آنها شناخت اندک و ناقصی داریم و اگر در صدد ایجاد سود سعادت برای دیگران برآییم، چه بسا در این مسیر اهمال و سهل‌انگاری کنیم و یا از سر جهل و

۱. جی. ای. مور معتقد است: همه نظریه‌هایی اخلاقی که در صدد تعریف واژه خوب با ویژگی‌های طبیعی و تجربی هستند، در معرض مغالطه طبیعت‌گرایانه قرار می‌گیرند. او یک شهودگراست که امکان تعریف برخی اوصاف بسیط مثل خوب یا بر اساس اوصاف طبیعی و غیر طبیعی را رد کرده و معتقد است این اوصاف تنها از راه شهود شناختی‌اند و اساساً بدیهی‌اند.

بی‌تدبیری، بیشتر از سود بدانها صدمه و ضرر برسانیم. افزون بر این، دیگرگرایی و عمل در جهت تحصیل منافع دیگران، دخالت در حریم شخصی و خصوصی افراد است که البته موجب تحقیر آدمیان می‌گردد و با این کار، شرافت و عزت نفس دیگران را لگدمال اعمال دیگرگرایانه خود می‌کنیم و این تلقی را پدید می‌آوریم که آنها کفایت و لیاقت لازم برای تحصیل منافع شخصی‌شان ندارند. بنابراین، در هر صورت قدم برداشتن در جهت منافع دیگران به نفع آنها نخواهد انجامید. بنابراین، بهتر آن است که هر کسی به دنبال منافع شخصی خود برود و الزام اولیه‌اش پی‌جویی منافع شخصی خودش باشد؛ چرا که این‌گونه به سعادت جامعه بهتر می‌تواند کمک کند. به عبارتی، جوهره این دسته استدلال‌ها آن است که آموزه خودگرایی، جهانی بهتر و سعادت‌مندتر ایجاد خواهد کرد.¹

این استدلال از چند جهت خدشه می‌پذیرد: نخست آن‌که اگرچه مسامحه و اهمال‌کاری در پی‌جویی منافع دیگران و زیر پا نهادن عزت نفس و شکستن حرمت حریم خصوصی افراد مذموم است، آیا به واقع دیگرگرایی و تحصیل منافع دیگران، این تبعات را به همراه دارد؟ به یقین این ادعا نادرست است؛ چرا که وقتی در جهت کمک به زلزله زده‌ای بی‌خانمان برمی‌آییم، هرگز به این معنا نیست که عزت نفس او را زیر پا می‌نهییم، بلکه حس شفقت و محبت و ورزی خویش را به نمایش می‌گذاریم.

ضمن این‌که این استدلال مشکل جدی‌تری دارد؛ روی‌کرد خودگرا در این‌جا برای اثبات خودگرایی در نهایت خودشکن است؛ چرا که دلیل ضرورت اتخاذ موضع خودگرایانه و رفتار بر اساس آن منافع شخصی، به گونه‌ای آشکار دیگرگرایانه می‌نماید. به عبارتی، در بطن و بن‌مایه این استدلال این نهفته که به نفع خود اندیشیدن، و به نفع دیگران خودخواه بودن، برای سعادت جامعه بهتر است و تنها سود شخصی را باید ملاک عمل قرار داد.

1. See: James Rachels: 1986, PP58, 59.

به بیان دقیق‌تر پیش‌فرض اولیه و الزام نخستین، آن است که باید به نفع دیگران کار کرد که البته این امر تنها از طریق برگرفتن رویه‌ای خودگرایانه ممکن است. دلیل میل به خودگرایی، الزام اولی به دیگرگرایی به شمار می‌رود. و به واقع، استدلال‌کننده خود دیگرگراست که اصل و الزام اولی‌اش، نیکوکاری و نوع دوستی و رعایت منافع دیگران به شمار می‌رود و یا دست‌کم، مستدل در جریان دفاع از خودگرایی ناخواسته به اردوگاه دیگرگرایان پیوسته و دیگرگرایی است که به گونه شگفت‌آوری، خودگرایی را تنها راه و رویه مطلوب دانسته و ترویج می‌کند.

ب) برخی از فلاسفه و اقتصاددانان مشهور همانند آدام اسمیت (1723-1790 Adam Smith) استدلال دیگری در تشابه با استدلال پیش مطرح کرده‌اند. آنان معتقدند پی‌جویی منافع شخصی بهترین شرایط اقتصادی را برای جامعه پدید می‌آورد و شخص را به بهتر کار کردن و تلاش بیشتر تشویق و تحریض می‌کند. به عبارتی، سامانه‌ای که در آن هر فرد خودگرایانه به دنبال شکوفایی اقتصادی خود باشد، بهتر خواهد بود. لب لباب استدلال و احتجاج آنان این است که تعقیب منافع شخصی، بهترین منافع دراز مدت را برای خود فرد و هم‌چنین سعادت جامعه‌اش را در پی خواهد داشت. (Baier, Kurt: 1999, p:200)

این استدلال، ادعایی اثبات نشده را در درون خود جای داده است، خودگرایی به شکوفایی اقتصادی می‌انجامد. علاوه بر این، همانند استدلال پیشین، رویکردی دیگرگرایانه دارد و از همه اینها گذشته، بنابراین دلیل، رسیدن به سامانه اقتصادی شکوفا و بالنده، تنها از راه خودگرایی ممکن است. اما به واقع اقتصاد با اخلاق چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد؟ آیا اگر سامانه اقتصادی جامعه بسیار خوب کار کند، اخلاقی بودن آن جامعه را می‌نماید؟ بی‌شک اخلاقی زیستن و رعایت هنجارها و ناهنجاری‌ها با زندگی‌ای که در آن اقتصاد از شکوفایی برخوردار است، فرق می‌کند.

ج) خودگرایی اخلاقی بیشتر در تقابل با دیگرگرایی اخلاقی، (ethical altruism) تعریف و تبیین می‌شود. با آن‌که هر دو نظریه، به سنجش پیامد اعمال تأکید دارند،

خودگرایان تنها ملاک درستی و بایستگی عمل را تحصیل منفعت شخصی می‌دانند، حال آن‌که دیگرگرایان معتقدند که باید تنها به فکر ایجاد سود منفعت برای دیگران بود. به عبارتی، دیگرگرایان تنها دغدغه سود و سعادت دیگران را دارند و حتی در گیر و دار تلاش و تکاپو برای ایجاد و تحصیل سود و منفعت دیگران، خود و منافع شخصی‌اش را به فراموشی می‌سپارند. البته این چنین تا حدی آرمان‌گرایانه به نظر می‌رسد و از همین رو، به اعتقاد بسیاری الزام بر دیگرگرایی نه تنها بی‌فایده بلکه نامعقول می‌نماید. همین مسئله مبنا و دلیل برای استدلال به نفع خودگرایی اخلاقی قرار گرفته است. (See: Lawrence Blum, *Ibid.*: p.50-55, VI)

برخی فیلسوفان از جمله آین رند (۱۹۰۵ - ۱۹۸۲ م)، فیلسوف معاصر قرن بیستم با مقایسه این دو نظریه اخلاقی بر این باورند که اخلاق دیگرگرا، ارزش‌ها و منافع و حقوق فردی را نادیده می‌انگارد (See: C, E, Harris, 1997, p) و حریم و حرمتی برای آرزوها، آمال و امیال شخصی قائل نیست. اینان معتقدند اخلاق دیگرگرا بیش و پیش از آن‌که از فرد بخواهد که در پی شکوفایی استعدادها و قابلیت‌های فردی خود باشد و به

۱. خودگرایان در حوزه اخلاق اجتماعی و سیاست معتقدند که بهترین نوع حکومت، حکومتی است که بیشترین میزان فرصت، آزادی، و امکانات را به افراد جامعه اعطا کند تا در مسیر پی‌جویی منافع شخصی خود اقدام نمایند.

از همین رو، بسیاری از خودگرایان معاصر و از جمله ایان رند به حکومت‌های آزادی طلب و آزادی-خواه موسوم به لیبرتاریانیزم (Libertarianism) قائل و متمایل هستند. در این نوع حکومت که تقریری جدید از لیبرالیزم کلاسیک است، حد و حوزه دخالت حکومت‌ها در شیوه زندگی شهروندان تا بالاترین حد ممکن محدود می‌شود. در این حکومت‌های حداقلی و به تعبیری دولت کمینه (minimal state)، دولت تنها نقش نظارتی دارد و به تعبیری ناظری شب‌گرد است که تنها از تجاوز افراد به حقوق و آزادی‌های دیگران ممانعت می‌کند. در این نوع دولت‌ها از مهربانی‌های تحمیلی قیم‌مآبی و پدرسالاری (Paternalism) خبری نیست و بیشترین میزان آزادی‌هایی فردی در پی‌جویی اهداف شخصی به شهروندان جامعه اعطا می‌شود.

چگونه زیستن ببیند، بر این مسئله تأکید دارد که باید خود و آرمان‌هایش را در جهت منافع و مصالح دیگران قربانی کند. (See: Ayn, Rand, P: 391, 1999)

پیش فرض اولیه در استدلال یاد شده آن است که تنها دو شق و شاخه و نظریه وجود دارد: یا باید خودگرا بود و یا دیگرگرا و از آنجا که دیگرگرایی ناممکن و نامعقول است و یا دست‌کم اخذ و پذیرش آن مشکلات و اشکالات بسیاری دارد، پس باید به تنها نظریه و نظرگاه ممکن و تنها بدیل آن یعنی خودگرایی اخلاقی تمسک کرد. اما در مقام نقد این استدلال، ضمن تردید و خدشه در توجه خودگرایی به حرمت انسانی بیش از هر نظریه اخلاقی دیگری می‌توان گفت که این حصر مبنایی، مقبول و موجه نیست؛ چرا که می‌توان شقوق دیگری هم در نظر گرفت. چه بسا ما به در نظر گرفتن منافع خود ملزم باشیم، اما از منافع دیگران هم غافل نمائیم و یا آن‌که موظف باشیم که گاه منافع شخصی خود و گاه منافع دیگران را در نظر آوریم.

نکته جالب توجه این که خودگرایی اخلاقی ما را به تحصیل بالاترین میزان منفعت شخصی الزام می‌کند و از ما می‌خواهد در این جهت، از هیچ کوششی دریغ نورزیم. چه بسا در این جهت، استانداردهای اخلاقی و قواعد را هم نادیده بینگاریم و برای جلب منفعت بیشتر شخصی، از دروغ‌گویی و نقض پیمان هم هراسی به دل راه ندهیم. البته تقریرهای رادیکال و افراطی از خودگرایی، بی‌شک به چنین نتایج ناگواری منجر خواهد انجامید که یکی از دلایل عدم مقبولیت این نظریه نیز همین نتایج است. اما در برخی تقریرهای متعادل‌تر، با تکیه بر اصل خودگرایی اخلاقی، سعی شده تا از خودگرایی تقریر شود که با استانداردهای اخلاقی در تعارض نباشد. در این تقریرها با سلب و ساییدن لبه‌های تند و تیز خودگرایی اخلاقی، سعی گردیده تا این نظریه را با اخلاق عرف عام و قواعد اخلاقی پذیرفته شده عرفی، منطبق یا متلایم نمایند. این تقریر خودگرایانه تنها در صدد است تا ضمن آن‌که وظایف اصلی و متعددی برای انسان ترسیم و تجویز می‌کند، همه آنها را مستند و منوط به یک اصل بنیادین منفعت شخصی نماید. به عبارتی، ما وظایف فراوانی داریم که همگی از اصل منفعت شخصی مشتق

شده‌اند. برای مثال، ما وظیفه داریم که راست بگوییم؛ چرا که اگر راست نگوییم، کسی به ما اعتماد نخواهد کرد و این در دراز مدت به نفع ما نخواهد بود هم‌چنین ما باید به تعهداتمان وفادار بمانیم، تا بتوانیم انتظار داشته باشیم که طرف‌های ما به تعهداتشان عمل نمایند. بنابراین، در نهایت به نفع ماست که راست‌گو و وفادار به تعهدات باشیم. به بیان دیگر، رفتار معامله است؛ من به دیگران خیر و منفعت می‌رسانم تا از منفعی که آنها ممکن است به من برسانند بهره‌مند شوم؛ چرا که نیکی به دیگران، بیشتر به سود شخصی من می‌انجامد، و تشریک مساعی با دیگران و همکاری و شکل دادن به روابط دوستانه، منفعت شخصی بیشتری را برایم فراهم می‌آورد.

البته این تقریر و استدلال تشریک مساعی جویانه^۱ تلاش خوبی است، اما فقط می‌فهماند که به نفع ماست که دروغ نگوییم و نقض عهد نکنیم، اما نشان نمی‌دهند که همیشه این‌گونه است؛ چه بسا چنین نشود. آیا در چنین مواردی هم می‌توان اصل راست‌گویی را از اصل منفعت شخصی استنتاج کرد؟ به نظر می‌رسد، نمی‌توان تمام تکالیف اخلاقی متنوع و متعدد را از دل این اصل یگانه بیرون کشید ضمن این‌که همیشه و در همه موارد، حالت معاوضی و امکان مقابله به مثل وجود ندارد. بنابراین، رعایت معیارهای اخلاقی در قبال دیگران تنها در ظرف و زمانی لازم است که امکان تلافی وجود داشته باشد و بر این اساس کمک کردن به آسیب دیده‌ای که هیچ‌گاه نمی‌تواند در مواقع خطر شما را یاری کند، الزامی و چه بسا اخلاقی نخواهد بود؛ چون امکان تلافی رفتار شما منتفی است.

حتی اگر اصل منفعت شخصی مبنا و سرچشمه اشتقاق و استنتاج همه اصول و الزامات اخلاقی باشد، این امکان استنتاج اثبات نمی‌کند که اصل منفعت شخصی تنها دلیل انجام آن وظیفه است؛ چرا که چه بسا من دروغ نگویم، اما نه به دلیل منفعی که برایم در بر خواهد داشت، بلکه به دلایل دیگری دورغ نمی‌گویم. بنابراین، اصل

1. Cooperation.

خودگرایی تنها زمانی پذیرفتنی می‌تواند باشد که جز این اصل، دلیل دیگری در کار نباشد.

استدلال‌ها در ردّ خودگرایی اخلاقی

الف) استدلال کرت بایر^۱ (۱۹۵۸ م) فیلسوف قرن بیستم از مشهورترین استدلال‌ها به شمار می‌رود. او معتقد است که خودگرایی اخلاقی، در ارائه راه‌کار و راه حلی برای تلاقی و تعارض و تضاد منافع آدمیان ناکام می‌ماند. و در نهایت، او نشان می‌دهد که خودگرایی اخلاقی نمی‌تواند نظریه اخلاق هنجاری، به معنای متعارف باشد.^۲ او از ما می‌خواهد موقعیتی را تصویر و تصور کنیم که در آن: دو فرد خودگرا (الف و ب) نامزد احراز پست ریاست جمهوری شده‌اند. بی‌شک در مبارزه تبلیغاتی، یکی از این دو نفر پیروز خواهد شد. یقیناً پیروزی هر یک از این دو نفر، منفعت شخصی بالایی برای هر یکم از آنها در پی خواهد داشت و هر کدام باید در راه تحصیل منفعت شخصی خود بکوشند. منفعت شخصی ب در این است که رقیب انتخاباتی‌اش را نابود کند. بنابراین، وظیفه و الزام اخلاقی ب آن است که الف را بکشد و از صحنه به در کند و البته منافع الف هم اقتضا و الزام دارد که از این امر ممانعت کند و علاوه بر محافظت از خود به دنبال منافع شخصی خود باشد یعنی او هم باید ب را نابود کند. بنابراین ب وظیفه دارد الف را بکشد و وظیفه الف هم ممانعت از عمل ب است. از طرفی به لحاظ اخلاقی بازداشتن فرد از انجام وظیفه اخلاقی‌اش، خطا و غیر اخلاقی به

1. Kurt Bealer.

۱. برخی در استدلال به گونه‌ای دیگر و گفته‌اند که نظریه اخلاقی دو ویژگی اصلی دارد: الف) ویژگی تجویزی و توصیه‌ای (prescriptive) و ب) ویژگی جهان شمولی (universal) و خودگرایی. این نظریه هیچ‌کدام از این دو ویژگی را دارا نیست. از این رو نظریه اخلاقی به شمار نمی‌آید.
(کرت بایر در کتاب دیدگاه اخلاقی (The moral point of view) این نظریه را مطرح کرده است.
(See: Brannan, ibid.)

شمار می رود. از این رو، الف نباید مانع انجام وظیفه ب شود، (اجازه دهد تا ب او را بکشد) از سوی دیگر، ممانعت از عمل ب (محافظت از خود در برابر کشته شدن به دست ب) سود شخصی اش را تأمین می کند. در این موقعیت، الف هم باید از عمل ب ممانعت نماید و هم این که به او اجازه دهد تا او را بکشد و البته این نزاع و تنازع همیشه برقرار خواهد بود و خودگرایی نمی تواند به رفع تعارض و حل و فصل منازعه کمکی نماید؛ چرا که هر دو فرد در جهت وظیفه اخلاقی خود عمل می کنند. (See: Rachels James: p. 44).

خودگرایی اخلاقی در این موقعیت ها از ارائه توصیه ای راه بردی و راه گشا ناتوان است. به عبارتی، نمی تواند نقش توصیه ای در اخلاق و شیوه پند و اندرزهای اخلاقی معمول و متعارف را ایفا کند و بلکه به عکس باعث تشدید منازعه نیز می شود. آیا استدلال مذکور ناپذیرفتنی بودن خودگرایی را می تواند اثبات کند؟

پیش فرض این احتجاج این است که هر نظریه اخلاقی باید راه کاری برای رفع و دفع تعارض منافع داشته باشد، به گونه ای که دوطرف تعارض بتوانند ضمن تشریح مساعی در امور، زندگی بدون نزاعی داشته باشند. اگر این پیش فرض صحیح باشد، خودگرایی اخلاقی، نظریه ای اخلاقی به شمار نمی آید؛ چرا که در این جهت ناکام می ماند.^۱ اما خودگرایان، این پیش فرض را چندان تأیید نمی کنند و آن را تلقی و ترسیمی نادرست از یک نظام و نظریه اخلاقی به شمار می آورند. به عقیده این دسته، زندگی جمعی مشتمل بر مجموعه ای از تعارضات اجتناب ناپذیر است که در آن هر شخصی برای نیل به موفقیت و منافع و موقعیت های بهتر مبارزه می کند و اصل

۱. این نکته اهمیت دارد که اگر خودگرایان ادعا و اثبات نمایند که هیچ نظریه اخلاقی منسجمی نیست که بتواند با ارائه راه کار و راه حلی به تنازعات چشم گیر میان منافع آدمیان یک سره پایان ببخشد، خودگرایی هم چنان نظریه ای اخلاقی در صحنه خواهند ماند و این اشکال و استدلال در بیرون راندن خودگرایی از میان نظریه های اخلاقی ناکام خواهد شد.

خودگرایی اخلاقی، او را در این مسیر تحریض و تشویق می‌کند تا به پیروزی دست یابد، به عبارتی، نظریه اخلاقی در مسند و مقام یک داور نمی‌نشیند تا به حل و فصل تعارضات موجود در زندگی افراد و امور روزمره‌شان بپردازد، بلکه به مانند عضوی از هیئت مشتمل زنی است که هر یک از دو مشت زن را به بیشترین تلاش و تقلا برای پیروزی فرا می‌خواند. به نظر خودگرایان این دیدگاهی واقع‌گرایانه است که بگوییم تعارض و تنازع میان منافع آدمیان حل و فصل شدنی نیست، بلکه تنها با پیروزی یک طرف این جدال و نزاع پایان می‌پذیرد. و البته جای این پرسش هم‌چنان باقی است که کارکرد نظریه اخلاقی و قوام آن به چه چیزی است و یا باید باشد؟ آیا ارائه توصیه‌ای راهبردی، کارکردی مهم و لازم برای هر نظریه اخلاقی به شمار می‌رود؟

ب) کرت بایر، اشکال و استدلال بهتری را علاوه بر ناتوانی‌اش در چاره‌جویی برای حل تعارض، مطرح می‌کند او از دل موقعیتی که ترسیم نموده، بیرون می‌آید و در موقعیت مذکور: الف هم نباید از خود محافظت کند و از عمل ب ممانعت به عمل آورد و هم این‌که نباید جلوی ب را در انجام وظیفه اخلاقی‌اش (کشتن اوست) بگیرد. بنابراین، هم باید جلوی ب را بگیرد و هم این‌که دست او را در کشتنش باز بگذارد. واضح است که یک عمل هم بایسته است و هم نابایسته و این به لحاظ منطقی نوعی تناقض و عدم انسجام در نظریه خودگرایی را می‌نماید که اگر اثبات شود، بدیهی است که خودگرایی نیست. پیش فرض دیگری هم در ماجرا وجود دارد که با تحلیل این استدلال روشن می‌شود این استدلال نادرست بوده و این اشکال بر نظریه خودگرایی صحیح نیست.

استدلال کرت بایر، از چند مقدمه تشکیل شده است:

۱. وظیفه هر کسی تحصیل بیشترین نفع برای خود اوست (بر مبنای خودگرایی)؛
۲. کشتن الف برای ب بیشترین نفع را به بار می‌آورد؛
۳. ممانعت الف از کشته شدن به دست ب، بیشترین نفع را برای الف در بر دارد؛
۴. پس وظیفه ب کشتن الف و وظیفه الف ممانعت از این عمل است؛

۵. اما ممانعت ب از کشته شدن به دست الف، به لحاظ اخلاقی نادرست و ناشایست است؛

۶. پس ممانعت ب از کشته شدن به دست الف نادرست است؛

۷. برای الف هم نادرست است و هم نادرست نیست که ب را از عملش باز دار؛

۸. اما یقیناً یک فعل نمی تواند هم درست و هم نادرست باشد (به دلیل اصل عدم امکان اجتماع متناقضین)؛

- بنابراین مقدمه اول ناصحیح است و خودگرایی به تناقض می انجامد.^۱

اما پیرو نظریه خودگرایانه پیش فرض مطرح شده رادر مقدمه پنجم می تواند نپذیرد. ممکن است پرسد چه دلیلی وجود دارد که بازداشتن دیگری از انجام وظیفه اخلاقی اش به گونه مطلق نادرست است و در پاسخ بگوئید که بازداشتن دیگری از انجام وظیفه اخلاقی، تنها زمانی نادرست و نابایسته است که نفع شخصی را در پی نداشته باشد. به عبارتی، در این جا هم اصل خودگرایی مبنا و ملاک ارزیابی قرار می گیرد، بنابراین، استدلال کرت بایر، در نبود انسجام خودگرایی با بن بست روبه رو می شود و خودگرایی اگرچه شاید در نهایت نظریه صحیح و صائبی ننماید، دست کم در دایره بی انسجامی و تناقض گرفتار نمی آید.

اما شاید بتوان نبود انسجام نظریه خودگرایی را به شکل دیگری نشان داد. بنابر آنچه پیش تر گفته شد، خودگرایی اخلاقی ما را الزام می کند که همیشه به انگیزه به حداکثر رساندن منافع شخصی به امور مبادرت ورزیم. بنابر تجربه، ثابت شده است که عامل اخلاقی اگر بخواهد تنها به حداکثرسازی منافع شخصی اش توجه تام داشته باشد، به طور شگفت انگیزی به سود کمتری دست می یابد.

یکی از این موقعیت های معروف، معضل یا متناقض نمای زندانی^۲ است. دو زندانی

1. See: Rachels. James, the element of moral of philosophy, P: 75, 76.

2. prisoner dilemmas

(الف و ب) به جرمی متهم و دستگیر می‌شوند و جدا از هم در سلولهای انفرادی نگاه‌داری می‌شوند. به هر یک از این دو نفر امکان اعتراف می‌دهند و اگر هیچ‌کدام اعتراف نکنند، اتهام آنها خفیف‌تر می‌شود و چه بسا به دلیل نبود مدرکی محکمه پسند هر دو را آزاد کنند و اگر هر دو اعتراف نمایند، هر دو را مقصر بوده و هر یک شش سال به زندان محکوم می‌کنند. اگر فرد الف اعتراف کند و ب اعتراف نکند، الف به ده سال زندان محکوم شده و ب آزاد خواهد شد و بالعکس. در این موقعیت حساس هر یک از دو متهم بر سر راهی (اعتراف کردن یا نکردن) مانده‌اند. حقیقت آن است که بنابر منطق تصمیم، هر چه آن زندانی دیگر بکند، به نفع این زندانی است. به هر حال، هیچ‌کدام اعتراف نمی‌کنند و دلیل چنین گزینشی این است که افرادی که در چنین موقعیت‌هایی تنها در پی حداکثرسازی سود فردی خود هستند. از کسانی که به صورت مشارکتی کار می‌کنند و نفع جمعی را در نظر می‌گیرند، سود کمتری به دست می‌آورند. نظیر این موقعیت‌ها نشان می‌دهد که گاه برای رسیدن به بالاترین منفعت شخصی، برخلاف اصل خودگرایانه، باید به تحصیل سود جمعی و همگانی اندیشید.

به بیان دیگر، بهتر است خودگرایان برای رسیدن به منافع شخصی بیشتر، خودگرا

نباشند. (نک: ایان مک لین: ۱۳۸۱، ۶۶۲: 446-451، Ibid Campel Richmond, VI.

ج) خودگرایان خط فاصلی را بین خود و دیگران ترسیم می‌کنند و منافع شخصی را مهم‌تر می‌انگارند، اما به واقع چه چیزی خود را ویژه و متمایز و برتر از دیگران می‌سازد؟ مبنا و دلیل موجه این تقسیم و تفصیل چیست؟ چه چیزی، دلیل ترجیح دادن خود بر دیگران است؟ ترجیح خود بر دیگران، به نظر به همان اندازه بی‌دلیل و مدرک می‌نماید که شخصی ادعا کند باید سود و منفعت افراد قد بلند یا چشم آبی را ارتقا بخشند! اخلاق ماهیتی جهان شمول دارد (universal) و ذاتاً بی‌طرف (impartial) است چه دلیل دارد که ما منافع خودمان را ارجح از منافع دیگران بشماریم، همان‌گونه که به وضوح دلیلی بر ارجح بودن نژادها، قبایل و یا ملیت‌ها در استفاده از حقوق بنیادین انسانی نمی‌توان یافت؟ این اشکال و استدلال در ردّ مبانی خودگرایی اخلاقی، بی‌شک

از مهم‌ترین اشکالاتی است که بر خودگرایی می‌کنند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که خودگرایی اخلاقی با توجه به اشکالات و نقاط ضعف و نقایصش، نظریه‌ای پذیرفتنی نیست. اگرچه نظریه‌ای تک اصل است و سادگی (simplicity) دارد، الزامی اخلاقی را بر عهده عامل اخلاقی می‌نهد و از همین رو نیز به ظاهر از تبعات تعارض اصول و الزامات متکثر رهایی پیدا می‌کند، اما به وضوح اشکالات مبنایی دارد که به برخی از آنها اشاره گردید. این نظریه هم‌چنین به دلیل اشکالات پیش گفته مقبولیت^۱ چندانی ندارد و چندان با عرف و ارتکاز عمومی سازگار نیست و به لحاظ ادله و توجیه^۲ نیز (همان طور که نشان داده شد) چندان از ادله کافی و پذیرفتنی برخوردار نیست. با توجه به این اشکالات پذیرفتنی و نقاط ضعف و نقایص خودگرایی، این نظریه نمی‌تواند نظرگاه پذیرفتنی و درستی برای اخذ و اجرا باشد.

منابع و مأخذ

۱. بکر، لانس. سی، تاریخچه فلسفه اخلاق غرب، مجموعه مقالات دائرةالمعارف فلسفه اخلاق، ترجمه گروهی از مترجمان، قم، انتشارات موسسه آموزش پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، انتشارات سروش، چاپ دوم، جلد پنجم، ۱۳۷۰.
۳. لالاند. آندره، فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، ترجمه غلام‌رضا وثیق، تهران، فردوسی، ۱۳۷۰.
۴. لین، ایان مک، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه دکتر حمید احمدی،

^۱. plausibility

^۲.

- تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۵. مور.جی.ای، *مبانی اخلاق*، ترجمه غلام حسین توکلی و علی عسگری، قم، پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی، ۱۳۸۵.
۶. هابز، توماس، *لویاتان*، ویرایش و مقدمه سی.بی.مک فرسون، ترجمه حسین بشریه، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۷.
7. Audi. Rovert, (Editor) *The Cambridge Dictionary of philosophy* (Second, Edition), Cambridge University Press, New York; 1999.
 8. Baier. Kurt, 'Egoism' in *companion to ethics*, edited by: Peter Singer, Blackwell, 1999.
 9. Blum Lawrence 'Altuism' in *Encyclopedia of Ethics*, Edited by, Lawrence C.Becker and Charlotte, B. Becker. New York and London, Routledge, 1999.
 10. Bowie, Bob, *Ethical Studies*. London: Wellston Thorniest, 2001.
 11. Harris, C.E, 'Applying moral theories' U.S.A: Wadsworth Publishing Company, 1997.
 12. Kurt, Richard, 'Egoism and Altuism' in *Routledge Encyclopedia of philosophy*, Edited by; Edward Craige: London, Routledge: 1998.
 13. Mackinnon Barbara, *ethics (theory and contemporary issues)* wadsworth publishing company, U.S.A, 1998.
 14. Pojman L.P, *ethics discovering right and wrong*, Wadsworth publishing company, U.S.A, 1999.
 15. Rachels, james, *the element of moral of philosophy*, New York, McGrew-Hill- Publishing company.
 16. Rachels. James, 'A Critical of Ethical Egoism' in *Philosophy*, Edited by L.P: Pojman, United state Military Academy at WestPoint, Wadsworth Publishing Company, 1999.
 17. Richmond Campel, 'Egoism' in *Encyclopedia of Ethics*, Edited by, Lawrence C.Becker and Charlotte, B.Becker, New York and London, Routledge, 1999.
 18. Sober, Elliot 'Psychological egoism' in *ethical theories*, edited by Thlugh Lafollette, Blackwell publishers, Oxford, 1998.
 19. Sidgewick Henry, *Method of Ethics*, Hacker publishing Company, Indioalis/Cambridge, 1998.
 20. Brannan, Andrew 'egoism' in *Stanford Encyclopedia of Philosophy* <http://plato.stanford.edu/entries/egoism> First published Mon 4 Nov, 2002.